

«شب» و «احیاء»

علی طهماسبی

Tahmasebi_ir@yahoo.com

جمعه ۲۳ آبان ۱۳۸۲

روز و شب، مصداق‌هایی عینی از نور و ظلمت هستند. این مصداق‌های عینی و طبیعی، تمثیل‌هایی شده‌اند برای بیان نور و ظلمت در قلمرو اندیشه و روان انسان. همچنین در عرصه روابط اجتماعی و سیاسی. به همان گونه که تجربه عینی از روز و شب در میان همه ملت‌ها امری مشترک است، تقدیس نور و تقبیح ظلمت نیز امری مشترک در ادیان زنده جهان است. نشانه‌های این تقدیس و تقبیح را در کتاب‌هایی چون اوستا، تورات، انجیل‌ها و قرآن می‌توانیم به روشنی ببینیم.

روشنایی و دانایی در پیوست باهم و گاه یگانه باهم مطرح می‌شوند، «هورمزد» که به معنای «سروردانا» از او یاد شده، خدای جهان روشنی و آفریننده روشن دانسته شده است. در برابر هورمزد و روشنایی او، اهریمن قرار گرفته است که فرمانروای جهان تاریکی، نادانی، و پس‌دانشی است. «پس‌دانشی» یعنی آگاهی بعد از وقوع حوادث.

در تعبیرهای تورات نیز اولین کلامی که «الوهیم» (خدا) بیان می‌کند همین است که گفت روشنایی بشود، این سخن الوهیم هنگامی است که هنوز خورشید را نیافریده و منظور او هم از روشنایی، آفرینش خورشید نبوده است. در این تعبیرها روشنایی برای آن است تا خدا، یا آدم، بتوانند راهی را که در پیش می‌گیرند و آفرینشی را که می‌خواهند پدید آورند در پرتو روشنایی باشد تا همه چیز در سامان شایسته‌ای پدید آید و نه در آشفتگی و ابهام. در پرتو روشنایی می‌توان وقایع را و چیزها را به درستی دید، می‌توان میان وقایع و چیزها را از هم تفکیک کرد، می‌توان برای هر واقعه‌ای و هر چیزی نامی متناسب پیدا کرد و می‌توان واقعیت موجود را به سویی وضعیت مطلوب هدایت کرد. از این جهت، دیدن، تفکیک میان چیزها، نام‌گذاری و حد و قانون نهادن، لگام زندگی را به دست گرفتن و هدایت آگاهانه زندگی، همه اموری هستند که در پرتو روشنایی صورت می‌گیرد.

در قصه‌ای از تورات، مربوط به نبرد میان موسی و فرعون، آمده است که در آن هنگام برای مصریان همه جا تاریک بود چندان که نمی‌توانستند قدم از قدم بردارند، اما در همان هنگام اردوی موسی و بنی اسرائیل روشن بود. از این نمونه‌ها در تورات بسیار است که اگر خواننده منظور از روشنایی و تاریکی را در این متون در نیابد، معنای قصه را نیز در نمی‌یابد و جز خرافه و جادو چیز دیگری عایدش نمی‌شود. توصیفی که قرآن از «خدا» به دست می‌دهد نیز چنان است که او خود نور و روشنایی است. اگر سوره نور از این منظر مورد مطالعه قرار گیرد بسا که برای ما گرفتارشدگان به ظلمت، عبرت آموز باشد. همچنین «ظلم» و «ظلمت» چه در زندگی فردی و چه در قلمرو اجتماعی، اموری هستند پیوسته و در هم تنیده بهم.

به نظر می‌رسد که تقدیس نور و ستایش روشنایی، برای آن بوده است که آدم‌ها بتوانند به یاری آن، از تیرگی‌ها نجات پیدا کنند. اما چگونه است که با این همه نمونه‌های معنادار در متون دینی، باز هم در این زمانه که ما هستیم، به نام دین‌داری و به نام تقدیس روشنایی، جامعه به ظلم و ظلمت و تاریکی گرفتار است چندان که بسیاری از کسانی که در جستجوی نجات هستند، راه نجات از ظلم و ظلمت را در نجات جامعه از نگره‌های دینی می‌دانند؟! پیدا کردن این پاسخ، نیاز به آسیب‌شناسی ویژه خود را دارد که از حوصله این مقال بیرون است اما می‌توانیم با رویکرد دیگری به متون دینی سر نخ‌هایی از این مسئله را پیدا کنیم.

اگرچه روز و شب، و چرخه مدام روشنایی و تاریکی در طبیعت، امری طبیعی و بیرون از انسان بشمار می‌آید اما به نظر می‌رسد که درک و فهم انسان از این چرخه مدام، و تشخیص روشنایی از تاریکی، مقدمه‌ای بوده است برای پیدا کردن افق‌های معنایی در خود انسان. از این منظر، نور و ظلمت، دانایی و جهل، حق و باطل، اهورمزدا و اهریمن، یا خدا و شیطان، پیش از آنکه در افق‌هایی بریده و جدا از عالم انسانی باشند،

می‌توانند اموری انسانی بشمار آیند و می‌توان تجلی همه این مضامین را نه در آسمانی ناکجا آباد بلکه در افق اندیشه انسان مشاهده کرد. اما هنگامی که همین مضامین، اموری بریده و جدا از انسان مطرح شوند و در افقی دور و غیر قابل دسترس عنوان شوند جزا این نیست که روشنایی و نور، کارآیی خود را در اندیشه ما و جامعه انسانی ما از دست بدهد. شاید به همین گونه باشد که هرچه مقدسات ما آسمانی‌تر، قدسی‌تر و دورتر از انسان واقعی مطرح می‌شود به همان نسبت جامعه انسانی ما هم اهریمنی‌تر، روابط انسانی ظالمانه‌تر و پنهان‌کاری و خشونت رایج‌تر می‌گردد.

تاریکی و ظلمت را هیچ قداستی نیست. اما چگونه است که لیلۃ القدر را باید ارج بنهیم؟ یا چگونه است که هنوز به حرمت نیاکان خویش، طولانی‌ترین شب زمستان را جشن می‌گیریم؟ همچنین چه شد که قرن‌ها پس از ظهور مسیحیت کلیساهای غرب باز هم مانند ما ایرانیان، طولانی‌ترین شب زمستان را جشن گرفتند و به عنوان کریسمس گرامی‌داشتند؟

پاسخ این پرسش‌ها بسی عبرت آموز است. به نظر می‌رسد هر زمان که ما آدمیان احساس پدید آمدن گزند و آسیبی ناشناخته داشته‌ایم، همان هنگام خود را ملزم کرده‌ایم تا بیدارتر و هوشیارتر باشیم. شب یلدا، طولانی‌ترین و سردترین شب سال است. این شب تمثیلی است برای دورانی که حکومت ظلم، تاریکی و پنهان‌کاری در جامعه انسانی، دامن خود را به همه‌جا گسترده و همه روابط فردی و اجتماعی را در سیطره خود در آورده است.

در چنین شرایطی به آسودگی خفتن، یا به خوش‌خیالی سرکردن، جز غرق شدن در تاریک اندیشی و میدان دادن به روابط ظالمانه نتیجه‌ای نخواهد داد. اما در همین شب، یا در همین دوران ظلمت، اندیشیدن به روشنایی و دعوت از نور تا به میان ما بیاید، می‌تواند سبب آن شود تا معجزه‌ای انسانی به وقوع پیوندد و اندک اندک روشنایی در دل این ظلمت پدید آید و به این گونه است که تولد روشنایی، (یلدا، شبی که روشنایی در آن تولد خواهد یافت)، و میلاد مسیح، و شب قدر، همه و همه معنای مثبت خود را باز می‌یابند. با این رویکرد، روشنایی و دانایی در صورتی واقع خواهد شد که ما آدم‌ها نه به سبب ارج نهادن به شب و تاریکی، بلکه برای پدید آمدن روشنایی، بیداری و هوشیاری را پیشه کنیم.

در تعبیری دیگر، تاریک اندیشی، پنهان‌کاری، روابط ظالمانه اجتماعی و شرارت‌های پیدا و پنهان، چیزهایی نیستند که به خودی خود از میان بروند. این شب را جز با روشنایی خرد و خورشید آگاهی نمی‌توان در هم شکست.

در تعبیر قرآنی، شب احیا به عنوان شب قدر نامیده شده است. «قدر» یعنی اندازه و در تعبیر قرآنی آن می‌تواند به معنای اندازه و توانی باشد که در یک آدم، در یک جامعه و در یک ملت، به‌گونه‌ای بالقوه تعبیه شده است. خواه ما آدم‌ها از قدر خود آگاه باشیم یا نباشیم. «تقدیر» نیز به معنای اندازه‌گذاری و برنامه‌ریزی متناسب با اندازه توانی است که در ما تعبیه است. این برنامه‌ریزی برای فرجامی است که خود آن را رقم می‌زنیم. اما هنگامی که ما آدم‌ها به این توان و اندازه‌ای که در خود تعبیه داریم آگاه نباشیم، و تا هنگامی که در تیرگی‌ها و بی‌هیچ‌دانشی از قدر خویش، دست و پا می‌زنیم، از تقدیر خویش و تعیین فرجام خود نیز ناتوان هستیم. شاید به همین جهت باشد که یک شب قدر بهتر از هزار ماه توصیف شده است.

اگر قرار باشد از توان و استعداد‌های خود بی‌خبر باشیم، اگر روشنایی و نوری نباشد و نتوانیم خود را و فرجام خود را رقم بزنیم، اگر اندیشه‌ها مان در مواجهه با اکنون و آینده هیچ افق روشنی پدید نیاورد، و اگر قرار باشد روز به روز در تاریکی و ابهام بیشتری فرو رویم و اگر میدان را همچنان به متولیان تاریکی واگذاریم و به هزار بهانه و اما و اگر، یا به تظاهر و ترس، خاموشی و تاریکی را بپذیریم، پس به چه کار می‌آید این مضامین کهن؟ چه حاصلی خواهیم داشت از این همه دویدن و تلاش کردن برای زنده ماندن؟ و چه تفاوتی خواهد بود میان ما و اسب‌هایی که به ارابه فرمانروایان می‌بستند؟